

بررسی تطبیقی تعلیم آسماء به آدم در تفاسیر علامه طباطبائی و علامه جعفری

نعمت الله حسنی^۱

محمود خورسندی^۲

چکیده

براساس تفاسیر قرآن، آنچه انسان را به والاترین مقام در بین مخلوقات و در جایگاه خلیفه الله و مسجد ملاّکه قرار می‌دهد، وابسته به همین تعلیم آسماء می‌باشد؛ بنابراین، تعمق و تعقل در این مسأله، یک واکاوی مهم اعتقادی و معرفتی به شمار می‌رود. پژوهش حاضر که با عنوان بررسی تطبیقی مساله‌ی تعلیم آسماء به آدم در تفاسیر علامه طباطبائی و علامه جعفری می‌باشد، سعی در بررسی و مقایسه نظرات مشترک و ویژه‌ی هر یک از این علمای ربانی در موضوع مدنظر می‌نماید. از جمله نظرات مشترک این تفاسیر در موضوع مورد بحث اینست که مقصود از آسماء در اینجا حقایق عالم هستی و اشیاء عینی در خارج است که موجوداتی عاقل را نیز در بر گرفته و مقصود از تعلیم آسماء این است که خداوند، حقایق را برای آدم مکشف و آشکار ساخت. از نظرات ویژه‌ی علامه طباطبائی در این موضوع به این مطلب می‌توان اشاره کرد که آسماء نامبرده، و یا مسمای‌های آنها موجوداتی دارای حیات و علم و محجوب در پس پرده غیب بوده و خداوند در واقع قسمتی از غیب آسمان‌ها و زمین را به آدم تعلیم داد و علامه جعفری ذیل تفسیر ایات مربوطه از مشنوی مولوی بیان می‌دارد که علم آدم به همه حقایق عالم خلق بوده است نه عالم امر که روح به آن مستند می‌باشد.

واژگان کلیدی

تعلیم آسماء، آدم، تفسیر المیزان، تفسیر علامه جعفری

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
Email: ne.hasani22@gmail.com
۲. دانشیار و عضو هیات علمی دانشگاه سمنان
Email: mahmoodkhorsandi7@gmail.com

طرح مسئله

مراحل زندگی حضرت آدم(ع) بویژه مساله تعلیم اسماء، از جمله موضوعات اساسی قرآنی است که با آموزه‌های والای دینی و معرفتی در پی هدایت و رشد اندیشه و فرهنگ بشری است. مثنوی مولوی نیز به عنوان یکی از متون ارزشمند معرفتی و تربیتی، در رسالت خویش از سر چشمۀ گوهر افshan معارف قرآنی بهره‌ها برده که داستان حکیمانه حضرت آدم(ع) و مساله تعلیم اسماء از جمله آنهاست. تحقیق پیش رو که با عنوان بررسی تطبیقی مساله تعلیم اسماء به آدم در تفاسیر علامه طباطبایی و علامه جعفری میباشد، برآنست که مساله تعلیم اسماء به حضرت آدم(ع) که سرشار از معارف ناب است را از اعماق این دو اقیانوس خروشان معارف الهی و انسانی بیرون کشیده و با تطبیق رویکردها و نظرات این دو بزرگوار، مسائل مختلف این موضوع قرآنی را در تفاسیر مذکور مورد بررسی قرار دهد. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و علامه جعفری در تفسیر مثنوی مولوی، ذیل ایاتی که در آن، آیات مربوطه مورد استشهاد قرار گرفته، به تفسیر ابعاد مختلف این موضوع پرداخته‌اند. در مقاله حاضر پس از اشاره‌ای به وجه معرفتی تفسیر المیزان به طور اجمالی به مثنوی و ارتباط آن با قرآن کریم پرداخته و سپس به تفسیر و تحلیل علامه جعفری از مثنوی معنوی اشاره می‌گردد. در قسمت اصلی، آیاتی که به نوعی به این موضوع پرداخته اند در تفسیر المیزان و تفسیر مثنوی علامه جعفری مورد بررسی مقایسه قرار گرفته و به واکاوی نظرات مشترک و خاص هریک از این علمای ربانی پرداخته می‌شود. این پژوهش باروش کتابخانه‌ای و فیش برداری انجام گرفته و تفسیر کبرالمیزان اثر علامه محمد حسین طباطبایی، تفسیر نهج البلاغه و تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی اثر علامه محمد تقی جعفری و کتاب مفتاح المیزان اثر علیرضا میرزامحمد از منابع جامعی هستند که در آن مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در زمینه پیشینه تحقیق شایان ذکر است که بررسی مقایسه‌ای مراحل زندگی حضرت آدم(ع) و از جمله مسئله تعلیم اسماء در تفاسیر علامه طباطبایی و علامه جعفری، پژوهشی نو بوده که به توفیقات الهی، موضوع رساله دکتری نگارنده‌ی این مقاله بوده است.

اشاره‌ای به جلوه معرفتی تفسیر المیزان

تفسیر المیزان که به حق دایرة المعارفی سترگ در علوم دینی به شماره می‌رود موسوعه‌ای

است متن و جامع، مشتمل بر مباحث عمیق قرآنی، روایی، علمی، فلسفی، دینی، اخلاقی و غیره که با طرحی بی سابقه و شیوه‌ای محققانه به رشته تحریر درآمده است تا جایی که مرتضی مطهری درخصوص جایگاه وعظمت این تفسیر معتقد است:

کتاب تفسیر المیزان یکی از بهترین تفاسیر است که برای قرآن مجید نوشته است.
من می‌توانم ادعا کنم که این تفسیر از جنبه‌های خاصی بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدراسلام تا امروز نوشته شده است (میرزا محمد، ۱۳۶۷: ۴۶/۱).

علامه طباطبائی کوشید هریک از دو رشته عرفان و برahan را در جای مناسب خویش در حضور قرآن مجید در تفسیر قيم خود مجتمع سازد و اين جامعيت علامه در تحقيق مبانی صدرائي و تحليل منطقی سينائي خاطره گرامي فارابي معروف رازنده می‌کند (میرزا محمد، ۱۳۶۷/۱: ۳۳).

مطلوبی که تحت عنوان بیان آیات در تفسیرالمیزان آمده بطور کلی در اطراف یکی از هفت موضوع زیر است:

- ۱- معارف و حقائق مربوط به اسماء و صفات خدا مانند حیات، علم، قدرت، سمیع بودن، بصیر بودن، یکتائی و مانند این ها ۲- اطلاعات مربوط با فعال خدا، مانند: خلق، امر، اراده و مشیت، هدایت، انحال، قضا، قدر، جبر، تفویض، رضا، غصب و مانند این ها. ۳- مسائل مربوط به کلیات عالم که با وجود انسان ارتباط دارند مانند حجب و لوح و قلم و عرش و کرسی و بیت معمور و آسمان و زمین و ملائکه و شیاطین و جن وغیر آنها ۴- دانستنی‌های مربوط به انسان قبل از دنیا. ۵- دانستنی‌های مربوط به انسان در دنیا، مانند: تاریخ نوع انسان و شناسائی او و شناختن اصول اجتماعی مربوط به انسان همچنین شناختن نبوت، رسالت، وحی، الهام، کتاب، دین، و شریعت و ضمناً مقامات پیغمبران که از شرح زندگی آنان استنباط می‌شود. ۶- دانستنی‌های مربوط به انسان بعد از دنیا، یعنی: بزرخ و معاد بندگی خدا پیموده اند، مانند: اسلام، ایمان، احسان، خضوع، اخلاص، و امثال این ها. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۳/۱)

ارتبط مثنوی مولوی با قرآن کریم

تطبیق، تفسیر و استشهاد مولوی به بیشتر آیات قران کریم در کتاب مثنوی، خود گویای آگاهی عمیق و ارتبط تنگاتنگ وی با قرآن کریم می‌باشد. علامه محمد تقی جعفری که از بزرگترین پژوهشگران در حوزه مثنوی شناسی نیز می‌باشد در مورد ارتبط مثنوی و قرآن معتقد است:

اطلاع جلال الدین نسبت به آیات قرآنی و آشنایی او با کتاب آسمانی بقدرتی است که باید گفت یا او همه قرآن را در حافظه خود داشته است و یا اکثر آیات ان را. ولی این زیاد مهم نیست، زیرا حفاظت قرآن در جوامع اسلامی فراوان بوده اند چیزی که در این مورد جلال الدین را برابر دیگران برتری می‌دهد. قدرت تذکر او به آیات قرآنی است. این اندیشمند شعله ور گاهی آیات را بقدرتی در مورد شایسته مورد استشهاد و تفسیر قرار می‌دهد که بهت انگیز است و این تطبیق و تفسیر و استشهاد در مثنوی بسیار فراوان است و بطوری دقیق و عالی انجام می‌گیرد که گاهی مطالعه کننده‌ی دقیق گمان می‌کند که اصلاً آیه مورد تفسیر و تطبیق را قبل‌اندیده است. بطور جدی می‌توان گفت: جلال الدین در این واحد کم نظیر بوده است و کمتر کسی دیده می‌شود که این اندازه در مقاصد معرفتی خود از آیات قرآنی بتواند بهره برداری نماید (جعفری، ۱۳۸۸: ۶ و ۹/۵).

علامه جعفری همچنین در این زمینه، ضمن اشاره به سخن حاج ملاهادی سبزواری، تشییه نیکوبی را بیان می‌دارد:

این یک مسئله فوق العاده با اهمیت است که می‌بینیم مثنوی مولانا که از کتاب‌های محدود و جاودانی بشری است به قول مرحوم حاج ملاهادی سبزواری نوعی از تفسیر قرآن مجید است. اکتشافاتی که مولانا در قرآن مجید درباره ثابت‌های جهان هستی و انسان به آن‌ها نایل آمده مانند کشف زنبور عسل است که از انواع گل‌ها و گیاهان، عسل بیرون می‌آورد در صورتی که دیگر جانداران توانایی آن را ندارند (فیضی، ۱۳۸۴: ۶۴).

مثنوی مولوی از منظر حکیم حاج ملاهادی سبزواری

حاج ملاهادی سبزواری، هشت امتیاز عالی برای مولوی و مثنوی معنوی مطرح نموده و علامه جعفری نیز در کتاب عوامل جذابیت سخنان مولوی به شرح جامع آنها پرداخته است

که در این مجال اندک، تنها به اشاره‌ای اجمالی به آن بسته می‌گردد:

أ- اسلوب حکمت آمیز. ب- تبیین کننده آیات بینات قرآن، بلکه تفسیر قرآن در قالب هنر شعری. ج- دارای حکمت اصیل و زیبا و عالی و شگفت انگیز. د- جامع شریعت و طریقت و حقیقت. ه- تعقل و کاوشگری. و- اندیشه‌های عمیق. ز- ذوق شعله و ر. ح- توانایی‌ها و بینایی‌های متعدد (جعفری، ۱۳۸۲: ۲۲۲).

تفسیر قرآن از دیدگاه مولوی

مولوی بر آن بوده است که هم به تفسیر آیات پردازد و هم به تاویل، چنان که در مقدمه مثنوی آن را «اصول اصول الدين فی کشف اسرار الوصل و اليقین» می‌داند و آن را «کشاف القرآن» هم نامیده است. واژه کشاف در ضمن یادآور تفسیر کشاف زمخشری هم می‌تواند باشد ولی مولوی در مثنوی کمتر به تفسیر به معنای مرسوم پرداخته بلکه بیشتر به روح و باطن آن نظر داشته است. آن چه مولوی و امثال او را به تفسیر باطنی آیات واداشت، لایه مند بودن قرآن و ذوبطون بودن آن است. مولوی معتقد است قرآن دارای بطن‌های متعدد است لذا باید دست به تاویل زد (سیدی، ۱۳۸۹: ۳۹).

جلال الدین محمد بلخی در ایاتی نیکو با اشاره به حدیث معروف پیامبر اعظم (ص) علاوه بر بیان اینکه قرآن ظاهر و باطنی دارد، به تبیین ذوالبطون بودن قرآن کریم نیز می‌پردازد:

زیر ظاهر باطن بس قاهری است	حرف قرآن را بدان که ظاهری است
که در او گردد خردها جمله گم	زیر آن باطن یکی بطن سوم
جز خدای بسی نظیر بسی ندید	بطن چارم از نبی خود کس ندید
دیو آدم را نیند جز که طین	تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین
که نقوش ظاهر و جانش خفیست	ظاهر قرآن چو شخص آدمیست

(مولوی، ۱۳۷۱: ۵۱۲)

مولوی در ایات زیر این اعتقاد را بیان می‌دارد که برای دریافت معنای آیات باید از خود قرآن کمک گرفت چون قرآن، خود، باز کننده گره‌های معنای خود است. چه به قول امام علی (ع) «القرآن يشهد بعضاً بعضه بعضاً». به نظر مولوی تفسیر درست قرآن، همان تفسیر قرآن به

قران است، به عبارتی دیگر متن، خود به کمک متن می‌آید:

قول حق را هم ز حق تفسیر جو
هین مگو ژاژ از گمان ای سخت رو
آن گره کو زد همو بگشايدش
مهره کو انداخت او بربايدش
گرچه آسانت نمود آن سان سخن
کی بود آسان رموز من لدن
مولانا در جای دیگری از مثنوی، فهم معنای قران را علاوه بر خود قران، نزد علمای

عارفی شایسته می‌داند که از دام تن و هواهای نفسانی رهاشده اند:

معنى قرآن ز قرآن پرس و بس
وزکسی کاتش زده است اندرهوس
پیش قرآن گشت قربانی و پست
تا که عین روح او قرآن شده است

مولوی در اینجا علاوه بر این که متن را در رسانایی معنا بسیار مهم می‌شمارد تنها کسانی را شایسته تفسیر کلام حق می‌داند که در هوای نفس خویش آتش زده باشند و روح و جانشان با قرآن عجین گشته و خودی در میان نبینند. این ضابطه همان است که در تحلیل متن در دوران جدید و مباحث علم هرمنوتیک به نام هرمنوتیکی می‌شناسیم. مفاد قاعده مذبور آنست که ما «کل را از روی بخش‌ها و بخش‌ها را از روی کل می‌فهمیم». مولوی که مثنوی را براساس قرآن می‌دید و آن را «شفاء الصدور و جلاء الاحزان» می‌خواند باسروden اشعاری نظیر ایات زیر، بر این باور بود که برای گرفتن گوهر معانی آن باید در دریای آن فرو رفت و در این متن چند لایه باید غواصی کرد، چون تنها به این شیوه می‌توان به معنای متن دست یافت. این شیوه در سنت تفسیری ما به تفسیر قران به قرآن معروف است و در مباحث زبان‌شناسی زندگی کردن با متن نام دارد، لذا معتقد است تفسیر دو شیوه و دو بخش جداگانه دارد: ۱- شیوه دستوری ۲- شیوه فنی (روانی). شیوه دستوری به قلمرو زبان و شیوه فنی به قلمرو اندیشه مرتبط است (سیدی، ۱۳۸۹: ۴۴ و ۴۵).

گر شدی عطشان بحر معنوی
فرجه‌ای کن در جزیره مثنوی
مثنوی را معنوی بینی و بس
فرجه کن چندان که اندر هر نفس
(مولوی، ۱۳۷۱: ۸۹۶)

تفسیر و نقد و تحلیل علامه جعفری ازمثنوی مولوی

هر چند که در طول تاریخ از جمله در دوران معاصر شروح زیادی بر مثنوی مولوی

نوشته شده لکن شرح و تفسیری که یک علامه ذوالفنون که علاوه بر علوم دینی و جامعیت در علوم عقلی و نقلي در علوم انسانی و حتی برخی علوم طبیعی نیز صاحب نظر است کاری متفاوت می‌باشد چرا که یقیناً، نگاه و نظر چنین دانشمندی که علاوه بر جامعیت در بسیاری از علوم، ساله‌های سالک طریق معرفت و عرفان مثبت بوده، نمی‌تواند نگاهی تک بعدی، تک رشته‌ای، محدود و یا تعصی باشد. بی‌شک این مطلب از روی تضعیف زحمات سایر مفسرین ارجمند نمی‌باشد چرا که هر کدام از آن بزرگواران در حد بضاعت علمی و معرفتی خویش گامی در این عرصه مهم برداشته و تلاش واثر آنها در این زمینه مورد تحسین و احترام است. از گذشته برخی بزرگان علمی و دینی بر این باور بودند که علامه جعفری که دنیایی از علوم و معارف را در سینه داشته به نوشتن تفسیری بر قرآن کریم اقدام نماید و در این باره گفتگوهایی نیز با وی داشتند. هر چند که با دلایل مناسبی که ایشان بیان داشته، این کار صورت نگرفت لکن با بررسی تفاسیری که علامه جعفری بر مبنوی مولوی و نهج البلاغه نگاشته اند معلوم می‌گردد که ایشان در خلال این اقدامات بزرگ علمی و معرفتی، به نوعی به تفسیر آیات و موضوعات متعددی از قرآن کریم نیز پرداخته‌اند.

دیدگاه بزرگان نسبت به تفسیر علامه جعفری از منوی

جلال الدین همایی که خود مولوی شناسی بزرگ بود و چندین اثر مولوی پژوهانه نگاشته بود خطاب به علامه جعفری می‌گوید: من خدا را حمد و ثنا می‌گویم که شما با این که در نجف به تحصیل فقه و اصول می‌پرداختند از مطالعه مثنوی غافل نمانده و به تحقیق در آن پرداخته اید. همایی در ارزیابی تفسیر استاد جعفری، ضمن اشاره به نقاط قوت این تفسیر، در مورد این اقدام عظیم علامه جعفری ایات نیکوی زیر را می‌سراید:

آینه افکار را بگرفته زنگ	از نقوش مثنوی بی آب و رنگ
زنگ این آینه را باید برمی	هان و هان، تو ای تقی جعفری
دست حق، صیقل ده آثار توست	زنگ این آینه بردن، کار توست
بردمی در مردگان بانگ نشور	چشم آن دارم که با مغز فکور

(فیضی، ۱۳۸۴: ۱۰۲ و ۱۰۳)

علی دوانی قائل است که علامه جعفری مثنوی را به یکباره به عالم دیگری وارد کرده

است او در این زمینه چنین می‌گوید:

قبل از این دانشمندِ بلندپایه (غالبا) کسانی که به مثنوی می‌پرداختند یا صوفی مشرب بودند و یا دعوی سیر و سلوک و کشف و کرامت و مانند آن داشته و فکری معتدل (اندیشه‌ای متعادل) نداشتند. علامه جعفری مثنوی را وارد عالم دیگری کرد و از انحصار طیفی خاص در آورد. استاد جعفری، اولین عالم دینی و روحانی معتدل بود که روی مثنوی کار کرد و اندیشه مولانا را مورد بررسی قرار داد. دعوی صوفیانه را به یک سو زد و مولوی را به صورت یک عالم بزرگ اسلامی و عارف نگر به دور از ادعاهای واهمی اهل طریقت و اصحاب فرقه و خانقه شناساند. پانزده جلد شرح مثنوی، اثر گرانسنج او، حاصل سال‌ها صرف عمر پربار دراین باره است. (همان: ۱۱۴ و ۱۱۵)

به غیراز افراد فوق، علماء و مراجع عالیقدری، به اهمیت این اثرسترنگ علامه جعفری پی برده و به نحوی دیدگاه‌های اشتیاق آمیز و علمی خود را نسبت به آن ابراز و ابلاغ داشتند که دو مرجع بزرگ شیعه؛ آیت الله سید محمد هادی میلانی و آیت الله سید ابوالقاسم خویی که هردو از فقهاء معاصر و نیز از اساتید فقهی و اصولی علامه جعفری بودند، از جمله آنها می‌باشند. (همان: ۱۰۱)

بورسی مفهوم تعلیم اسماء به آدم در تفسیرالمیزان و تفسیرمثنوی علامه جعفری
تفسیرالمیزان علامه طباطبائی و تفسیر مثنوی علامه جعفری، دو دایرة المعارف سترگ در علوم اسلامی و انسانی می‌باشند که البته تفسیرالمیزان با پرداختن به تفسیر مستقیم همه سوره‌های قرآن کریم در جایگاه خاص خود قرار دارد. دراین پژوهش سعی برآنست که به نظرات سایر مفسرین و نقد و نظر این دو عالم ربانی برآن، واردنده و فقط نظرات تفسیری این دو عالم فرزانه مورد بررسی قرار گیرد. در قران کریم، تنها در آیات ۳۱ الی ۳۳ از سوره مبارکه بقره به موضوع تعلیم اسماء به حضرت آدم (ع) پرداخته شده است که دراین قسمت به بررسی اجمالی این آیات در تفاسیر متنظر، پرداخته می‌شود.

واکاوی مسائله تعلیم اسماء به آدم در تفسیرالمیزان
آیات ۳۱ الی ۳۳ از سوره مبارکه بقره، مسائله تعلیم اسماء به حضرت آدم (ع) را اینگونه

بیان می‌دارد:

وَ عَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَئْبُونِي بِاسْمَاءِ هُؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَئْبُونِهِمْ بِاسْمَائِهِمْ قَلَمًا أَنْبَأْنَاهُمْ بِاسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَفْلَمْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا يُبَدِّلُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْثُمُونَ (بقره: ۳۱-۳۳)^۱

علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در ارتباط با موضوع تعلیم اسماء به آدم، ضمن توضیح آیات فوق، مراد از غیب در آیه ۳۳ از سوره بقره راهمنان اسماء دانسته و معتقد است:

خداآوند، ابتداء در پاسخ ملائکه فرمود: (من میدانم آنچه را که شما نمیدانید)، و در نوبت دوم، بجای آن جواب، اینطور جواب میدهد: که (آیا بشما نگفتم من غیب آسمانها و زمین را بهتر می‌دانم؟) و مراد از غیب، همان اسماء است، نه علم آدم بان اسماء، چون ملائکه اصلاً اطلاعی نداشتند از اینکه در این میان اسمایی هست، که آنان علم بدان ندارند، ملائکه این را نمی‌دانستند، نه اینکه از وجود اسماء اطلاع داشته، و از علم آدم به انها بی اطلاع بوده‌اند، و گر نه جا نداشت خدای تعالی از ایشان از اسماء پرسد، و این خود روشن است که سؤال نامبرده بخاطر این بود که ملائکه از وجود اسماء بی خبر بوده‌اند. و گر نه حق مقام، این بود که به این مقدار اکتفاء کند، که به آدم بفرماید: (ملائکه را از اسماء آنان خبر بده)، تا متوجه شوند که آدم علم به انها را دارد، نه اینکه از ملائکه پرسد که اسماء چیست؟ (موسی همدانی، ۱۳۷۴: ۱/۱۷۹)

مراد از علم به اسماء و مسمیات آنها از منظر تفسیر المیزان

صاحب المیزان در تفسیر آیه ۳۳ از سوره مبارکه بقره، مراد از علم به اسماء و مسمیات آنها را، حقائق و موجودات خارجی و دارای حیات و علم دانسته و در این زمینه معتقد است که:

۱. و خدا همه نامها را بادم بیاموخت پس از آن همه آنان را بفرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می‌گویید مرا از نام اینها خبر دهید. گفتند تو را تنزیه می‌کنیم مادانشی جز آنچه تو باماً موخته‌ای نداریم که دنای فرزانه تنها تویی. گفت ای آدم، فرشتگان را از نام ایشان آگاه کن و چون از نام آنها آگاهشان کرد گفت مگر بشما نگفتم که من نهفته‌های آسمان و زمین را می‌دانم، آنچه را که شما آشکار کرده‌اید و آنچه را پنهان می‌داشtid می‌دانم.

این جمله اشعار دارد بر اینکه اسماء نامبرده، و یا مسماهای آنها موجوداتی زنده و دارای عقل بوده‌اند، که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند، و به همین جهت علم به انها غیر آن نحوه علمی است که ما به اسماء موجودات داریم، چون اگر از سخن علم ما بود، باید بعد از آنکه آدم به ملائکه خبر از آن اسماء داد، ملائکه هم مثل آدم دانای به ان اسماء شده باشند، و در داشتن آن علم با او مساوی باشند، برای اینکه هر چند در این صورت آدم به انان تعلیم داده، ولی خود آدم هم به تعلیم خدا آن را آموخته بود. پس دیگر نباید آدم اشرف از ملائکه باشد، و اصولاً نباید احترام بیشتری داشته باشد، و خدا او را بیشتر گرامی بدارد، و ای بسا ملائکه از آدم برتری و شرافت بیشتری میداشتند. و نیز اگر علم نامبرده از سخن علم ما بود، نباید ملائکه به صرف اینکه آدم علم به اسماء دارد قانع شده باشند، و استدلالشان باطل شود، آخر در ابطال حجت ملائکه این چه استدلالی است؟ که خدا به یک انسان مثلاً علم لغت یاموزد، آن گاه وی را به رخ ملائکه مکرم خود بکشد، و بوجود او مبهات کند، و او را بر ملائکه برتری دهد، با اینکه ملائکه آن قدر در بندگی او پیش رفته‌اند که، "لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ" (انیاء: ۲۷)^۱ آنگاه به این بندگان پاک خود بفرماید که این انسان جانشین من و قابل کرامت من هست، و شما نیستید؟ آن گاه اضافه کند که اگر قبول ندارید، و اگر راست می‌گویید که شایسته مقام خلافتید و یا اگر در خواست این مقام را می‌کنید، مرا از لغتها و واژه‌هایی که بعدها انسانها برای خود وضع می‌کنند، تا بوسیله آن یکدیگر را از منویات خود آنگاه سازند، خبر دهید. علاوه بر اینکه اصلاً شرافت علم لغت مگر جز برای این است که از راه لغت، هرشنونده‌ای بمقصد درونی و قلبی گوینده پی ببرد؟ و ملائکه بدون احتیاج به لغت و تکلم، و بدون هیچ واسطه‌ای اسرار قلبی هر کسی را می‌دانند، پس ملائکه یک کمالی مافوق کمال تکلم دارند. معلوم می‌شود آنچه آدم از خدا گرفت و آن علمی که خدا به وی آموخت، غیر آن علمی بود که ملائکه از آدم آموختند، علمی که برای آدم دست داد، حقیقت علم به اسماء بود، که فرا گرفتن آن برای آدم ممکن بود، و برای ملائکه ممکن نبود، و آدم اگر مستحق و لایق

۱. از سخن خدا پیشی نمی‌گیرند، و با مر او عمل می‌کنند.

خلافت خدایی شد، بخاطر همین علم به اسماء بوده، نه بخاطر خبر دادن از آن، و گر نه بعد از خبردادنش، ملائکه هم مانند او با خبر شدند، دیگر جا نداشت که باز هم بگویند: ما علمی نداریم (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۱۸۰).

منظور از مسمیاتِ این اسماء، حقایق و موجوداتی دارای حیات، عقل، علم و در پس پرده غیب می‌باشد

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۳۲ از سوره بقره در ارتباط با موضوع مورد بحث، تبیین می‌نماید که منظور از این اسماء، صرف نام‌ها نبود بلکه حقایق وجوداتی در پس پرده غیب می‌باشد. ایشان در این باره می‌نویسد:

علم به اسماء آن مسمیات، باید طوری بوده باشد که از حقایق و اعیان وجودهای آنها کشف کند، نه صرف نامها، که اهل هر زبانی برای هر چزی می‌گذارند، پس معلوم شد که آن مسمیات و نامیده‌ها که برای آدم معلوم شد، حقایقی و موجوداتی خارجی بوده‌اند، نه چون مفاهیم که ظرف وجودشان تنها ذهن است، و نیز موجوداتی بوده‌اند که در پس پرده غیب، یعنی غیب آسمانها و زمین نهان بوده‌اند، و عالم شدن به ان موجودات غیبی، یعنی آن طوریکه هستند، از یک سو تنها برای موجود زمینی ممکن بوده، نه فرشتگان آسمانی، و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهیه دخالت داشته است (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۱۸۱).

علامه طباطبائی در ادامه، ضمن بررسی واژگانی و ادبی موضوع، به توضیح و تفسیر بیشتر مسئله پرداخته و می‌نویسد:

کلمه (اسماء) در جمله (وَ عَلَمَ آدَمَ الْأَشْمَاءَ كُلَّهَا) از نظر ادبیات، جمعی است که الف ولام بر سرش در آمده، و چنین جمعی به تصریح اهل ادب افاده عموم می‌کند، علاوه بر اینکه خود آیه شریفه با کلمه (کلها، همه‌اش) این عمومیت را تاکید کرده. در نتیجه مراد به ان، تمامی اسمایی خواهد بود که ممکن است نام یک مسما واقع بشود، چون در کلام، نه قیدی آمده، و نه عهدی، تا بگوئیم مراد، آن اسماء معهود است. از سوی دیگر کلمه (عرضهم، ایشان را بر ملائکه عرضه کرد)، دلالت می‌کند بر اینکه هر یک از آن اسماء یعنی مسمای به ان اسماء، موجودی دارای حیات و علم بوده‌اند، و در عین اینکه علم و

حیات داشته‌اند، در پس حجاب غیب، یعنی غیب آسمانها و زمین قرار داشته‌اند. گو اینکه اضافه غیب به آسمانها و زمین، ممکن است در بعضی موارد اضافه تبعیضی باشد، ولکن از آنجاکه مقام آیه شریفه مقام اظهار تمام قدرت خدای تعالی، و تمامیت احاطه او، و عجز ملائکه، و نقص ایشان است، لذا لازم است بگوئیم اضافه نامبرده (مانند اضافه در جمله خانه زید) اضافه ملکی باشد. در نتیجه می‌رساند: که اسماء نامبرده اموری بوده‌اند که از همه آسمان‌ها و زمین غایب بوده، وبکلی از محیط کون و وجود بیرون بوده اندوقتی این جهات نامبرده را در نظر بگیریم، یعنی عمومیت اسماء را، و اینکه مساماهای بان اسماء دارای زندگی و علم بوده‌اند، و اینکه در غیب آسمانها و زمین قرار داشته‌اند، آن وقت با کمال وضوح و روشنی همان مطلبی از آیات بحث استفاده می‌شود می‌شود، که آیه: "وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا حَزَائِنُهُ، وَ مَا تُرَكَلُهُ إِلَّا بِقَدْرٍ مَعْلُومٍ" (حجر: ۲۱)، در صدد بیان آنست (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۱۸۱/۱).

همچنین در تفسیرالمیزان تبیین می‌گردد که این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا و محظوظ در پس پرده غیب بوده، و هر چه که در آسمانها و زمین هست از نور و بهای آنها مشتق شده است. علامه طباطبایی در این زمینه معتقد است:

چون خدای سبحان در این آیه خبر می‌دهد به اینکه آنچه از موجودات که کلمه (شيء- چیز) بر آن اطلاق بشود، و در وهم و تصور در آید، نزد خدا از آن چیز خزینه‌هایی انباسته است، که نزد او باقی هستند، و تمام شدنی برایشان نیست، و به هیچ مقیاسی هم قابل سنجش، و به هیچ حدی قابل تحدید نیستند، و سنجش و تحدید را در مقام و مرتبه اanzال و خلقت می‌پذیرند، و کثرتی هم که در این خزینه‌ها هست، از جنس کثرت عددی نیست، چون کثرت عددی ملازم با تقدير و تحدید است، بلکه کثرت آنها از جهت مرتبه و درجه است. پس حاصل کلام این می‌شود که این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند، که در پس حجاب‌های غیب

۱. هیچ چیز نیست مگر آنکه نزد ما خزینه‌های آن هست، و ما از آن خزینه‌ها نازل نمی‌کنیم، مگر باندازه معلوم.

محجوب بودند، و خداوند با خیر و برکت آنها هر اسمی را که نازل کرد، در عالم نازل کرد، و هر چه که در آسمانها و زمین هست از نور و بهای آنها مشتق شده است، و آن موجودات با اینکه بسیار و متعددند، در عین حال تعدد عددی ندارند، و اینطور نیستند که اشخاص آنها با هم متفاوت باشند، بلکه کثرت و تعدد آنها از باب مرتبه و درجه است، و نزول اسم از ناحیه آنها نیز به این نحو نزول است. همچنین در آیه "وَأَغْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ" آنچه ملائکه اظهار بدارند، و آنچه پنهان کنند، دو قسم از غیب نسبی است، یعنی بعضی از غیب‌های آسمانها و زمین است، و به همین جهت در مقابل آن جمله: (أَغْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) قرار گرفت، تا شامل هر دو قسم غیب یعنی غیب داخل در عالم ارضی و سماوی، و غیب خارج از آن بشود. نیز تقدیم جمله: (كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ) بقدید (كُنْتُمْ)، باین معنا اشعار دارد: که در این میان در خصوص آدم و خلافت او، اسراری مکتوم و پنهان بوده (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۱۸۲).

علامه طباطبائی در بررسی روایی این مساله پس از بیان و توضیح روایاتی در باره ایه ۲۱ سوره حجر (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا تُنَزَّلُ إِلَّا يُقَدَّرُ مَعْلُومٌ) اینچنین نتیجه گیری می نماید که: آنچه الان در دسترس ما هست با نزول از آنجا (از خزانه‌های غیب الهی) باین صورت در آمده‌اند، و هر اسمی که در مقابل معنا و مسمای از این مسمیات اسم هست برای همین مسمای در خزانی غیب نیز هست. پس در نتیجه هیچ فرقی نیست بین اینکه گفته شود: خدا آنچه در خزانی غیب هست، یعنی غیب آسمانها و زمین را به آدم تعلیم داد، و بین اینکه گفته شود: خداوند اسم همه چیز را که باز غیب آسمانها و زمین است به آدم یاموخت، چون روشن است که نتیجه هر دو یکی است (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۱۸۵).

تفسیر روایی مسأله تعلیم آسماء از منظر علامه طباطبائی

در بررسی روایی مسأله تعلیم آسماء به آدم، با روایات و موضوعات مهمی مواجه می شویم که از جمله آنها روایتی است که مرحوم کلینی در جلد هشتم کافی به آن اشاره می کند. ایشان در این زمینه می نویسد: در یکی از روایات مربوط به تفسیر جمله‌ی (فَتَقَىَ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ)، آمده است که فرمود: آدم، خدا را بحق محمد(ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) سوگند داد. علامه طباطبائی در المیزان در تفسیر این روایت و مسأله مذکور می گوید:

این معنا را صدوق، عیاشی و قمی و دیگران نیز روایت کرده‌اند، و قریب به ان از طرق اهل سنت و جماعت نیز روایت شده است. و این معنا هر چند که در بد نظر از ظاهر آیات بعید است، ولکن اگر کاملاً در آنها دقت شود، چه بسا تا اندازه‌ای قریب باشد، چون جمله: (﴿تَلَقَّى آدُمُ﴾) الخ، تنها به معنای قبول آن کلمات نیست، بلکه کلمه تلقی، به معنای قبول با استقبال و روی آوری است، (کانه آدم روی به آن کلمات آورده، و آن را فرا گرفته است) و این دلالت دارد بر اینکه آدم این کلمات را از ناحیه خدا گرفته، و قهرأ قبل از توبه، علم به آن کلمات پیدا کرده، قبلاً هم تمامی اسماء را از پروردگارش آموخته بود، آنجا که پروردگارش فرمود: (من میخواهم در زمین خلیفه بگذارم، ملائکه گفتند: آیا کسی را در زمین می‌گذاری که در آن فساد کند، و خونریزی‌ها کند، با اینکه ما تو را بحمدت تسیح می‌گوییم، و برایت تقدیس می‌کنیم؟)، و پروردگارش به ایشان فرمود: (من چیزی میدانم که شما نمیدانید)، سپس علم تمامی اسماء را به او آموخت، و معلوم است، که علم به تمامی اسماء هر ظلم و گناهی را از بین می‌برد، و دوای هر دردی می‌شود، و گر نه جواب از ایراد ملائکه تمام نمی‌شود، و حجت بر آنان تمام نمی‌گردد برای اینکه خدای سبحان در مقابل این اشکال آنان که (در زمین فساد انگیزند و خونها بریزند)، چیزی نفرمود، و چیزی در مقابل آن قرار نداد، بجز اینکه (خدا همه اسماء را به او تعلیم کرد) پس معلوم می‌شود علم نامبرده تمامی مفاسد را اصلاح می‌کرده (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۲۲۳ و ۲۲۴).

علامه طباطبایی در تبیین و توضیح بیشتر این مهم می‌افرادید:

همچنین معلوم می‌شود، در میانه اسمایی که خدا به ادم تعلیم داده، چیزی بوده که برای معصیت کار، بعد از معصیتش به درد میخورده، و چاره گناه او را می‌کرده، پس ای بسا تلقی آدم از پروردگار خود، مربوط به یکی از آن اسماء بوده. نیز درباره حقیقت آن اسماء گفته شد که موجودات عالیه‌ای غایب و در پس پرده آسمانها و زمین بوده‌اند، واسطه‌هایی برای فیوضات خدا به مادون خود بوده‌اند که کمال هیچ مستکملی جز به برکات آنان تمام نمی‌شده (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۲۰۵ و ۲۲۴).

از طرفی برخی روایات و منابع، منظور از اسماء را پیشوایان الهی و ائمه معصومین (ع)

هم بیان نموده‌اند. از آن جمله می‌توان به این روایات اشاره نمود:

در جلدیازدهم بحار الانوار آمده است که: آدم(ع) شیخ‌هایی از اهل بیت(ع)، و انوار ایشان را در هنگام تعلیم آسماء بدید، و نیز اخباری رسیده: که آن انوار را در هنگامی دید، که خدای تعالی ذریه‌اش را از پشتیش بیرون کشید، و نیز وارد شده: که آن انوار را در همان هنگامی که در بهشت بود، دید (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۲۲۴/ ۱).

واکاوی مسأله تعلیم آسماء به آدم در تفسیر مثنوی علامه جعفری

جلال الدین محمد مولوی در مثنوی معنوی در ارتباط با مسأله تعلیم آسماء به آدم، اشعار پرمغزی را به شرح زیر می‌سراید:

صد هزاران علمش اندر هر رگست	بو البشر کو علم الاسماء بکست
تا پایان جان او را داده دست	اسم هر چیزی چنانک آن چیز هست
رمز سرّ علم الاسماء شنو	اسم هر چیزی تو از دانا شنو
اسم هر چیزی بر ما ظاهرش	اسم هر چیزی بر ما ظاهرش
جان و سرّ نام‌ها گشتش پدید	چشم آدم کو بنور پاک دید

(مولوی، ۱۳۷۸: ۵۵۴)

مولوی در قسمتی از ایيات فوق به یک اصل مهم اشاره می‌کند و آن اینست که حقایق را از دانایان آن‌ها باید آموخت. این رجوع بایستی آن اندازه ادامه پیدا کند که برسد به خود خداوند، زیرا حقایق در نزد ما تنها نمودی دارند، ولی در نزد خداوند بزرگ، حقیقت و سر واقعی آن‌ها وجود دارد. علامه جعفری ضمن بیان این مطلب معتقد است که: خداوند متعال حقایق را بر آدم آشکار کرد، آن چنان که واقعیات فراوانی را از تعلیم مزبور فرا گرفت، مقصود از اسم، اشیا عینی در خارج است، این تعلیم ماورای تعلیمات معمولی است که اشیا را در پهنه طبیعت با حواس و ذهن معین از راه اکتساب فرا می‌گیریم، حقایق برای او مکشف گشت زیرا نه محدودیت حواس مانع در کِ حقایق بود و نه آمیزش و در تماس بودن با جهان طبیعت (جعفری، ۱۳۸۷: ۵۵۶/ ۱).

اسم الاسم، اسم و دریافت معانی در تفسیر علامه جعفری

براساس نظر علامه جعفری در اصطلاح فلسفی – عرفانی با نظر به مراتب موجود از نمود تا

حقیقت چند مرحله است:

۱- اسم الاسم، همان کلمه است که دلالت بر مسمی می‌کند مانند کتاب، انسان قلم، ستاره....

۲- اسم تمام اجسام و نمودهای محسوس است که جهان طبیعت را پر کرده است و به مطلق حقایق نیز اسم گویند، و در آیه شریفه که می‌گوید «علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم على الملائكة» مقصود همان حقایق است. (جعفری، ۱۳۸۷: ۲۷۰)

در اشعار دیگری از مثنوی مولوی، ضمن اشاره به تعلیم اسماء به آدم، به مسأله دریافت معانی از منابع نور و معرفت پرداخته می‌شود:

دیگران را ز آدم اسماء می‌گشود	آدمی را او بخویش اسماء نمود
کاین سبورا هم مدد باشد ز جو	آب خواه از جو بجو خواه از سبو
نور مه هم ز آفتابست ای پسر	نور خواه از مه طلب خواهی ز خور
گفت پیغمبر که اصحابی نجوم	مقتبس شو زود چون یابی نجوم
خواه اخم گیر می‌خواه از کدو	خواه ز آدم گیر نورش خواه ازو

(جعفری، ۱۳۸۷: ۳۰ / ۲)

مولوی در این ایات بیان می‌دارد که آب خاصیت خود را خواهد بخشید خواه از خود جوی، یا از سبوئی که از جوی آب برداشته شده باد. چنانکه خداوند متعال حقایق را به آدم علیه السلام مستقیماً تعلیم فرمود و دیگران آن حقایق را از آدم اکتساب می‌کنند، توهم خواه نور از آفتاب کسب کنی، یا از ماه که نورش از آفتاب منعکس شده است، تفاوتی ندارد. بنابراین هرجا که ستاره‌ای را دیدی در کسب نور از آن ستاره بکوش چنانکه پیغمبر ما فرموده است که: «اصحابی کالتجمون بائیهم اقتدیهم اهدیتم» پس خواه تواز آدم حقایق را دریابی، خواه از خود «او» «خدا» تفاوتی میان این دو نور نیست. شراب خم اصلی مانند همان شراب است که در ظرف فرعی (کدو) وجود دارد. علامه جعفری پس از توضیح این مطلب، اظهار می‌دارد که:

دریافت حقایق از وسایط حقیقی مانند دریافت مستقیم از آنهاست. دریافت‌های معانی الهی که میتوان بردو قسم تصور نمود:

یکی آن دریافتهای است که انسانها بدون واسطه و در نتیجه اعمال صالحه و ریاضتهای نفسانی که به تزکیه نفس منجر گردد، بدست می‌آورند. دوم آن دریافتهای است که به توسط رهبران بشری که همنوع خود ما هستند قابل اکتساب می‌باشند. هردو قسم قابل اعتماد و می‌توانند از واقعیات اطلاع کامل داده و ما را از آنها بهرمند بسازند (جعفری، ۱۳۸۷: ۳۴/۲: ۳۵). مولوی در اشعار زیر با ظرافت خاصی ضمن تبیین ارتباط موضوعات عقل و علم حقیقی، به مسأله تعلیم اسماء می‌پردازد. وی همچنین بیان میدارد که مشتری علوم حقیقی خود حق تعالی است و درسی که آدم علیه السلام به فرشتگان تعلیم میدهد، اسماء و حقایقی بود که خدوند به آدم تعلیم فرموده است.

عقل موسى چون بود ای ارجمند
چون بیابد مشتری خوش برخوخت
دائماً با زار او در رونق است
مشتری بیحد که اللہ اشتری
محرم درشن نه دیو است و پری
شرح کن اسرار حق را موبه مو
(مولوی، ۱۳۷۱: ۳۱۰)

عقل موسى چون شود در غیب بند
علم تقليدي بود بهر فروخت
مشتری علم تحقیقی حق است
لب بیسته مست در بیع و شری
درس آدم را فرشته مشتری
آدم أبئهم بأسما درس گو

مولوی همچنین در ابیاتی از مشنوه، به تشریح چگونگی تعلیم آسماء به حضرت آدم پرداخته و در این زمینه اینچنین می‌سراید:

خود طوف آن که اوشه بین بود
زان بیامد یک عبارت در جهان
زان که این اسماء و الفاظ حمید
علم الاسماء بد آدم را امام
چون نهاد از آب و گل بر سر کلاه
که نقاب حرف و دم در خود کشید

فوق قهر و لطف و کفر و دین بود
پس نهانست و نهانست و نهان
از گلابه آدمی آمد پدید
لیک نی اندر لباس عین و لام
گشت آن اسمای جانی رو سیاه
تا شود بر آب و گل معنی پدید

(جعفری، ۱۳۸۷: ۱۰/۵۴۷)

علامه جعفری در توضیح این اشعار، درخصوص چگونگی تعلیم اسماء به آدم می‌نویسد:

طوف کسی که دیده شه بین دارد، ما فوق قهر و لطف و کفر و دین است. از آن طوف بر یک عبارت در این جهان ظهور کرده، ولی حقیقتش نهان اندر نهان است و اگر کسی بگوید: پس این همه اسماء را که خداوند به حضرت آدم عليه السلام تعلیم فرمود، چیست؟ این اعتراض کتنده باید بداند که آن همه اسماء و حقایق و الفاظ مطابق موجودیت گل و آب آدمی تعلیم شده است چنانکه حقیقت تعلیم اسماء همان نیست که حروف عین و لام به ذهن ما می‌آورد. آب و گل که کلاه و لباس برآدم شده و آن اسماء مربوط به جان الهی، محدود و ناچیز به نظر آمده است، نقابی را که آن طوف و آن حقیقت به چهره خود انداخته است، برای این بود که معنی را به وسیله پدیده هم سخن به گل و آب قابل درک سازد (جعفری، ۱۳۸۷: ۵۵۰ / ۱۰).

مولوی در اشعار دیگری از مشنوی، آدم ابوالبشر را پذیرنده و مظہر وحی و مهر الهی دانسته و تعلیم الاسماء را نیز از ناحیه همین چشمۀ سارالهی به شمار می‌آورد آنچنانکه پس از آدم(ع)، حکمتِ حضرت نوح و سایر انبیاء نیز، از سرچشمه کشف و شهود روحشان می‌جوشید و ناطقه آنان از آن باده‌ی ظهور الهی است که هر کسی از آن بنوشد، حکمت و معرفت بربانش جاری می‌گردد

ناطقه او علّم الاسماء گشاد	چون شد آدم مظہر وحی و وداد
از صحیفه دل روی گشتش زبان	نام هر چیزی چنانکه هست آن
جمله را خاصیت و ماهیتش	فاش میگفتی زبان از رؤیتش
نی چنانکه حیز را خوانی اسد	آنچنان نامی که اشیاء را سزد
بود هر روزیش تذکیر نوی	نوح نهصد سال در راه سوی
نی رساله خوانده نی قوت القلوب	لعل او گویا ز یاقوت القلوب
بلکه ینبوع کشوف و شرح روح	وعظ را ناموخته هیچ از شروح
آب نطق از گنگ جوشیده شود	زان مئی کان می‌چونوشیده شود

(جعفری، ۱۳۸۷: ۱۸۲ / ۱۴ و ۱۸۳)

مفهوم از "اسماء" در تفسیر علامه جعفری

علامه جعفری، کلمه "اسماء" در آیه مورد بحث را اعم از موجودات عاقل دانسته و

معتقد است:

مقصود از اسماء لفظ نیست زیرا دانستن الفاظ مجرد هیچ امتیازی نیست مخصوصا در حدی که آدم را شایسته مسجد گشتن برای فرشتگان نماید. در دو ایه زیر این معنا روشن می‌شود: "سَبَحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ" (اعلی: ۱)^۱ و "تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" (الرحمن: ۷۸)^۲. تعبیر به اسم از مسمی که واقعیت شیء است، فراوان و رایج می‌باشد زیرا در حقیقت اسم و بلکه مطلق کلمه مانند آینه نشان دهنده مسمای خودش است. احادیث معتبر از طریق هر دو مذهب شیعه و سنتی درباره اینکه مقصود از اسماء، حقایق عالم هستی بوده است، به حد کفايت وجود دارد. روشن است که كيفيت اين تعلیم يا الهام، کاشتن بذر همه دانستيهای در نهاد آدم و فرزندان او بوده است. در خطبه يکم نهج البلاغه نيز امير المؤمنین علی (ع) در بيان هدف بعثت پیامبران می‌فرماید: "وَيَشِّرِّوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ"^۳. در آیه اسماء ضمایر و اسم اشاره‌ای که به کار برده شده است (هم، هولاء) برای موجودات عاقل است، با این که حقایق تعلیم شده اعم از اشخاص عاقل می‌باشد. این استعمال بنا بر تغییب است، یعنی چون عظمت موجودات عاقل از همه انها بالاتر است، لذا ضمیر و اسم اشاره مخصوص به آنها به کار رفته است. (جعفری، ۱۳۵۸/۲: ۱۶۴)

ایشان همچنین، اظهار می‌دارد که: در بعضی از منابع چنین آمده است که منظور از اسماء، پیشوایان الهی و ائمه معصومین است. این تفسیر با آن معنای عمومی که برای اسماء گفته شده است، منافاتی ندارد، زیرا پیشوایان الهی با عظمت ترین حقایق اند که معرفت آدم و فرزندان او به آنها از امتیازات با اهمیت است. (جعفری، ۱۳۵۸/۲: ۱۶۵)

در زمینه تعلیم آسماء به آدم این سوال مطرح می‌شود که در آیه‌ای از قرآن چنین آمده است: "وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا" (اسراء: ۸۵)^۴ در صورتی که خداوند در آیه مورد بحث می‌فرماید: "وَخَدَّا وَنَدَ هُمْ حَقَائِقَ رَا بِهِ آدَمَ تَعْلِيمَ نَمَدَ". این دو مسئله چگونه سازگار می‌باشد؟

۱. اسم پروردگار اعلا یا اسم اعلا یا پروردگارت را تسبیح کن.

۲. مبارک است اسم پروردگارت که با جلالت و اکرام است.

۳. و برانگیزانند (یا به فعلیت برسانند) برای آنان مخفی شده‌ها در عقولشان را.

۴. واژ علم به شما جز اندکی داده نشده است.

علامه جعفری در پاسخهایی حکیمانه به این سوال، با بیان این مطلب که علم آدم به همه حقایق عالم خلق بوده است می‌نویسد:

پاسخ این سؤال چنین است که علم آدم به همه حقایق عالم خلق بوده است نه عالم امر که روح به آن مستند می‌باشد. پاسخ دیگری به سؤال مزبور می‌توان داد و آن اینست که مقصود از جمله "و ما لوتیم" (داده نشده‌اید) جهل ناشی از عوامل مربوط به خود انسان است، مثلاً دنبال علم و معرفت را نگرفن، یا تقوی و خلوص و ایمان اعتلا بخش تحصیل نکردن. که اگر در راه علم و معرفت وایمان تکاپو می‌کرد، و درون خود را آماده گیرندگی ملکوت الهی می‌نمود، به مقدار گنجایش و استعدادی که خدا داده است، از آن امر فرا می‌گرفت. در یکی از آیات (نیزاینچنین) به مشاهده ملکوت آسمان‌ها و زمین تحریک شده است: "اولم ينظروا في ملکوت السماوات والارض" (اعراف: ۱۸۵).^۱ (جعفری، ۱۳۵۸/۲: ۱۶۵)

بررسی و مقایسه تفاسیر علامه طباطبائی و علامه جعفری

هریک از این دانشمندان الهی ضمن اشتراک در دیدگاهها و روش‌های علمی و تفسیری و معرفتی، دارای گرایش ویژه نیز بوده و معمولاً ابعاد مستقل و خاصی از یک موضوع قرآنی و دینی را مورد واکاوی علمی قرارمی‌دهند. علامه طباطبائی در تفسیر آیات موضوع مدنظر، با همان روش تفسیر قرآن با قرآن عمل نموده و با متدهای عقلی و ورود به مباحث علمی و معرفتی و استفاده از روایات و علوم ادبی و لغوی به بررسی مسائل مربوطه پرداخته و نتایج عالیه‌ای ارائه می‌نماید. ایشان همچنین ضمن بحث، به سؤالات و شباهات نیز پاسخ علمی داده و به بررسی نظرات برخی مفسرین هم پردازد که مجال ذکر آن در این تحقیق نمی‌باشد. علامه جعفری نیز در شرح و تفسیر موضوعات قرآنی در متن‌های، ضمن بهره‌برداری از آیات قرآن و روایات معصومین (ع)، با ورود به مباحث فلسفی و علومی نظیر روانشناسی، جامعه شناسی، انسان شناسی و غیره، به واکاوی مسائل در حوزه‌های فرهنگ، اندیشه و اخلاق می‌پردازد.

۱. آیا آنان در ملکوت آسمان‌ها و زمین نظاره نکرده‌اند.

نقاط مشترک این تفاسیر

با بررسی تفاسیر علامه طباطبائی و علامه جعفری درخصوص مساله "تعلیم اسماء" در آیه مورد بحث، موارد زیر را می‌توان از جمله‌ی نقاط مشترک این دو عالم ربانی در این موضوع به شمار آورد:

- ۱- مقصود از اسماء در اینجا، دانستن مجرد الفاظ نبوده چراکه این آگاهی امتیازی به شمار نمی‌رود خصوصاً تحدی که آدم را شایسته مسجدود ملائکه گشتن قراردهد بلکه از نوع تعبیر اسم از مسمی که واقعیت شیء است می‌باشد.
- ۲- مقصود از اسماء در اینجا حقایق عالم هستی و اشیاء عینی در خارج است.
- ۳- مقصود از مسأله تعلیم اسماء این است که خداوند، حقایق رابرای آدم مکشوف و آشکار ساخت.
- ۴- آدم اگر مستحق و لائق خلافت خدایی شد، بخاطر همین علم با اسماء بوده، نه بخاطر خبر دادن از آن.

نقاط ویژه و خاص هریک از این تفاسیر

همچنین مطالعه تفاسیر فوق نشان می‌دهد که هریک این دو علامه فرزانه در تفسیر مساله "تعلیم اسماء" در آیه مورد بحث، نظرات ویژه و خاصی نیز ارائه داشته‌اند. از جمله اینکه علامه طباطبائی در این زمینه درالمیزان نظرات زیر را بیان می‌دارد:

- ۱- مراد از غیب(نیز)، در آیه ۳۳ از سوره بقره، همان اسماء است، نه علم آدم به آن اسماء.
- ۲- مسماهای این اسماء، موجوداتی دارای حیات، عقل و علم بوده‌اند، که در پس پرده غیب قرار داشته یعنی غیب آسمانها و زمین بوده‌اند بدین ترتیب خداوند (قسمتی از) غیب آسمانها و زمین را به آدم آموخت.
- ۳- آن علمی که خدا به آدم آموخت، غیر آن علمی بود که ملائکه از آدم آموختند، علمی که برای آدم دست داد، حقیقت علم با اسماء بود، که فرا گرفتن آن و عالم شدن به آن موجودات غیبی، یعنی آن طوریکه هستند برای آدم ممکن بود، و برای ملائکه ممکن نبود.
- ۴- این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا وند و محظوظ در پس پرده غیب بوده و هر چه که در آسمانها و زمین

هست از نور و بهای آنها مشتق شده است.

۵- علامه طباطبائی با توجه به برخی روایات مذکور و در توضیح و تفسیر آنها ضمن ادله‌هایی بیان می‌دارد که علم به کلماتی که آدم(ع) در مسأله توبه از خداوند ریافت نمود، قبل از توبه واز همان تعلیم اسماء می‌باشد و در علم به این اسماء، اصلاح مفاسد و ازین رفتن هرگناهی بود.

علامه جعفری نیز در تفسیر موضوع قرآنی تعلیم اسماء به آدم، نظرات ویژه‌ای به شرح زیر ارائه می‌نماید:

۱- علم آدم به همه حقایق عالم خلق بوده است نه عالم امر که روح به آن مستند می‌باشد.

۲- این تعلیم ماورای تعلیمات معمولی است که از طریق حواس و ذهن معین واز راه اکتساب است بلکه حقایق برای او مکشوف گشت، زیرا نه محدودیت حواس مانع در که حقایق بودن آمیزش و در تماس بودن با جهان طبیعت. کیفیت این تعلیم یا الهام، کاشتن بذر همه دانستیها در نهاد آدم و فرزندان او بوده است.

۳- در آیه اسماء‌ضمایر و اسم اشاره‌ای که به کار برده شده است (هم، هولاء) برای موجودات عاقل است، با این که حقایق تعلیم شده اعم از اشخاص عاقل می‌باشد و این استعمال بنا بر تغییب است.

۴- علامه جعفری همچنین، اظهار می‌دارد که: در بعضی از منابع چنین آمده است که منظور از اسماء، پیشوایان الهی و ائمه معصومین است و این تفسیر با آن معنای عمومی که برای اسماء گفته شده است، منافاتی ندارد، زیرا پیشوایان الهی با عظمت ترین حقایق اند که معرفت آدم و فرزندان او به آنها از امتیازات با اهمیت است.

نتیجه‌گیری

از آنجاکه حضرت آدم(ع) به منزله‌ی نماینده‌ی همه انسان‌ها بوده و حقایق و مسائل زندگی آن حضرت به نوعی در مورد همه انسانها مصدق می‌یابد بنابراین، تدبیر در داستان زندگی آن حضرت بویژه مساله تعلیم اسماء، نقشی اساسی در شکل گیری، هدایت و شکوفایی اندیشه و فرهنگ بشری بر عهده دارد که البته طبق کلام خود قرآن، معارف و آموزه‌های قرآنی برای اهل تفکر و تعقل، موثر و مفید خواهد بود. خداوند سبحان در قران کریم با بیان

زندگی حضرت آدم(ع)، در واقع سیماه نوع انسان و خلیفه خود را بدون هیچ سابق ای به طور اعجاب آوری، ترسیم می‌نماید. این جایگاه والای انسان که مسجد ملاٹکه بوده و رفیعترین مقام را در بین همه مخلوقات داراست متوجهی بعد روحی وی بوده که از تابش شعاع الهی در انسان و تعلیم آسماء می‌باشد. شیطان در ابتدای خلقت آدم با دیدن جسم خاکی آدم، خودش را که از آتش بود از او بهتردانسته و لذانگرفتار رذائلی چون غرور، تکبر و خودبرترینی شد درحالی که از حقیقت آدم که "نفخت فیه من روحی" بوده و مورد تعلیم خاص خداوند قرار گرفته، غافل بود.

موضوع تعلیم آسماء به آدم، همانند سایر موضوعات قرآنی از زوایای گوناگونی قابل بررسی می‌باشد. از نظر ادبیات داستانی، هر چند داستان قرانی حضرت آدم(ع) ما فوق اندیشه و فنون بشری است لکن از دیدگاه همین فن نیز، داستانی بی‌بدیل و تمام عیار است. در خصوص علوم ادبی بویژه واژه شناسی، علامه طباطبایی در تفسیریات قرآنی، معمولاً واژه‌های اصلی را از نظر معنایی و علم صرف و اشتراق مورد بررسی قرار می‌دهد اما علامه جعفری در این زمینه واژه‌های خاص و محدودی را مورد بررسی قرارداده است.

رویکرد غالی که می‌توان در تفاسیر علامه طباطبایی و علامه جعفری از داستان قرآنی حضرت آدم(ع) و مساله تعلیم آسماء در نظر گرفت، رویکرد علمی، فلسفی، دینی و اخلاقی است. هریک از این علمای ربانی، در تفاسیر مذکوره، با متدهای علمی و عقلی و ورود به مباحث معرفتی و روایی و استفاده از علوم انسانی و دینی، ابعاد گوناگون این موضوع را مورد واکاوی و تبیین علمی قرارداده و ضمن اشتراک در روش‌های علمی، عقلی و معرفتی، دارای گرایش خاص علمی نیز بوده‌اند. تفسیر قران به قران درالمیزان و ورود به حوزه‌های روانشناسی، انسان شناسی و جامعه شناسی، از علامه جعفری رامی توان به عنوان گرایش بویژه‌ی هریک از این علمای ربانی در تفسیر این موضوع قرآنی به شمار آورد. براساس تفاسیر، "آسماء" در آیه مورد بحث از سطح معمولی آن یعنی واقعیت اشیاء تاسطوح عالیه یعنی علمی از خزائن علم الهی که به مقدار معلومی به انسان داده شده و حقایق عالم خلق نیز قسمتی از غیب آسمانها و زمین را در بر می‌گیرد. بنابراین آدم با آموختن آن آسماء، قابلیت، و تواناییهایی دارد که ملاٹکه هم از آن بی خبر بوده‌اند. استعداد در که و فهم این

حقایق، بالقوه درنهاد فرزندان آدم نیز وجود دارد و هر انسانی طبق اوضاع و شرایطش در ابعاد مختلفه، امکان بهره مندی از آن را داشته و می‌تواند در طریق بندگی و سیر و سلوک و نیل به اهداف والای انسانی از آنها بهره گیرد همانگونه که در سخنان حضرت علی(ع) نیز به وجود عالم اکبر در انسان اشاره می‌گردد.

علامه طباطبایی و علامه جعفری در تفاسیر خود از این موضوع، ضمن بیان دلایل عقلی و نقلی معتقدند که منظور از اسماء در اینجا، موجوداتی دارای حیات و عقل می‌باشد. علامه طباطبایی در المیزان اظهار می‌دارد که این موجودات زنده و عاقلی که خداوند بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خداوند و محجوب در پس حجاب‌های غیب بودند و خداوند با خیر و برکت آنها هر اسمی را در عالم نازل کرد و هر چه که در آسمانها و زمین است از نور و بهای آنها مشتق شده است. ایشان همچنین بیان می‌دارد که کلماتی که آدم(ع) در مسئله توبه از خداوند را یافت نمود، از همان تعلیم اسماء می‌باشد. از طرفی برخی روایات و تفاسیر، این کلمات دریافتی آدم در مسئله توبه را، اسماء مبارکه پیامبر(ص) و حضرات علی، فاطمه، حسن و حسین(ع) دانسته‌اند که علامه طباطبایی نیز این معنارا قریب دانسته‌اند. از نظر علامه جعفری، نظر بعضی از منابع که منظور از اسماء در آیه‌ی (علم آدم الأسماء) را پیشوایان الهی و ائمه معصومین(ع) دانسته‌اند، با معنای عمومی گفته شده برای اسماء، منافاتی ندارد. بنابراین، ضمن بررسی و تطبیق تفاسیر این دو علامه فرزانه در موضوع مدنظر، نظر برخی صاحبنظران مربوطه، مبنی بر اینکه منظور از اسماء در آیه مورد بحث، پیشوایان الهی و ائمه معصومین(ع) (هم) بوده اند تقویت می‌گردد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. جعفری، محمد تقی، (۱۳۸۸)، *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی مولوی*، انتشارات اسلامی و نشر آثار علامه جعفری، تهران.
۳. ———، (۱۳۶۲)، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
۴. ———، (۱۳۸۶)، *عرفان اسلامی*، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران.
۵. ———، (۱۳۸۲)، *عوامل جذبیت سخنان مولوی*، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران.
۶. ———، (۱۳۸۶)، *فکر و اره مثنوی*، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران.
۷. ———، (۱۳۸۴)، *مولوی و جهانسینی*، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران.
۸. راستگو، سید محمد، (۱۳۷۶)، *تعجیل قرآن و حدیث در شعر فارسی*، سمت، تهران.
۹. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۶)، *بحر در کوزه*، انتشارات علمی، تهران.
۱۰. ———، (۱۳۶۴)، *سرّنی*، انتشارات علمی، تهران.
۱۱. دشتی، محمد، (۱۳۸۶)، *ترجمه نهج البلاغه علی بن ابیطالب(ع)*، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین(ع)، قم.
۱۲. سرکلزایی، علی اکبر، (۱۳۸۶)، *قرآن در مثنوی*، باران اندیشه ولیوسا، تهران.
۱۳. سلیم، غلامرضا، (۱۳۶۱)، *آشنایی با مولوی*، انتشارات توس، تهران.
۱۴. سیدی، حسین، (۱۳۸۹)، *تاویل قرآن در مثنوی*، سخن، تهران.
۱۵. طباطبائی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.
۱۶. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۹)، *داستان پیامبران*، گزیده تفسیر طبری. تصحیح حیب یغمایی‌بی‌جا، ثالث.
۱۷. عبدالباقي، محمدفؤاد، (۱۳۶۴)، *المعجم المفہوم للفاظ القرآن الکریم*، المطبعه دارالکتب المصريه، القاهره.
۱۸. فانی، کامران وبهاء الدین خرمشاهی، (۱۳۶۴)، *فرهنگ موضوعی قرآن*، انتشارات فرنگ معاصر، تهران.
۱۹. فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۶۱)، *زنگانی مولانا جلال الدین محمد بلخی مولوی*، زوار، تهران.

۲۰. فیضی، کریم، (۱۳۸۴)، *مثنوی معنای مولوی*، یاران علوی، تهران.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۹)، *ترجمه قرآن حکیم و شرح آیات منتخب*، تابان، قم.
۲۲. ———، (۱۳۷۷ ه.ق)، *ترجمه تفسیرالمیزان*، دارالعلم، قم.
۲۳. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، (۱۳۷۴ ش)، *ترجمه تفسیرالمیزان*، انتشارات جامعه مدرسین حوزه، قم.
۲۴. مولوی بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۱)، *مثنوی مولوی*، نسخه رینولدنیکلسون، نگاه، نشر علم، تهران.
۲۵. میرزامحمد، علیرضا، (۱۳۶۷)، *منتاخ المیزان*، رجاء، تهران.
۲۶. همایی، جلال الدین، (۱۳۶۲)، *مولوی نامه (مولوی چه می‌گوید)*، انتشارات آگاه، تهران.